

دوستانم یاب تسم تحقیقاتی هشتم که قرار است به کوه ماه سفر کنیم.

سرانجام یس از چهار شبانه روز سفر در فضا بر روی کوه ماه قدم گذاشتیم و این لحظه ای  
شگوهمند و زیبا بود چون ما بر روی کوه ای قدم گذاشتیم که صدها هزار سال خشت و  
بی روح بوده است.

من و دوستانم بر روی ماه قدم می زدیم و با هر قدمی که بر می داشتیم قطره گر حفره های  
بودیم که بعضاً بزرگ و یا کوچک بودند. بر روی این کوه سرد، سنگ های عجیب و غریبی  
پیدا می شد و خاک ماه تقریباً بی رنگ و در همه جا خاکستری رنگ بود.  
صدا به راحتی منتقل نمی شد و سطح ماه ممانی خافوش و تاریک و بی صدا بود و این  
جا درس و خوشحالی با هم پیوند خورده بود.

من و دوستانم سه ساعت بر روی کوه ماه پیاده روی کردیم ولی اکنون دید زمان بازگشت  
فرا رسیده است و تحقیقات ما نیز باطل شده است و حال میلیون ها نفر در زمین  
منتظر ما هستند و ما در حال انجام مقدمات بازگشتیم.

## فضایسما

رفان پرتاب قرار سیده بود و من حتی غیر قابل توصیف داشتم، حتی به باترس و هیجان  
آمنیته شده بود. داورم نمی شد پس از دقایقی من به آزادی همیشگی خودم که از  
دوران کودکی ام با من بود می رسیدم.

وقتی عموئرها روشن شدند بی اختیار فریاد زدم. همه این رفتارها عجیبی بود چون همه  
فضانوردان هنگام پرتاب احساساتی می شوند و در آن لحظه باور هر چیزی برای من دشوار بود.

نداهی به اطراف انداختم. روی من چراغ ها، رادارها، سیستم های کنترل محیط و دکه های

زیادی وجود داشت که خیلی پیچیده بودند و من از آنها زیاد اطلاعات نداشتم به همین

دلیل کنجاو شدم و بی راه اختیار فشار دادم ولی ناگهان با سر خودم به دیواره فضایسما

و فریاد زدم چون سرم در درگرفته بود.

همانطور که در داخل فضایسما معلق می بودم و به این سرواں سو می رفتم دوستایم

کلمه کردند تا سر جایم بنشینم. و بلافاصله مشغول بررسی رادارها شدم چون من و